

# معصومه بودن؛ سخت و زیبا

معرفی کتاب به سپیدی يك رويا (زندگینامه داستانی حضرت معصومه «س»)

منصوره رضایی

دانشجوی دکتری  
زبان و ادبیات فارسی

داستان خوان‌ها و داستان دان‌ها

در مواجهه با متون دینی به دو دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای معتقدند از آنجا که داستان، مبتنی بر خیال است و خیال نباید به امور دینی سرک بکشد

پس چیزی به نام داستان یا رمان دینی و مذهبی هم وجود ندارد، اما عده دیگری می‌گویند: اگر خیال نویسنده به تقدس امر دینی، آسیب وارد نکند و به اصطلاح، پایش را از گلیمش درازتر نکند، داستان دینی هم می‌تواند مثل بقیه گونه‌ها يك نوع ادبی حساب شود.

تا همین چند وقت پیش، نظر بنده به نظر گروه نخست، نزدیک‌تر بود، اما با خواندن کتاب «به سپیدی يك رويا» به گروه دوم نزدیک شد و فهمیدم می‌شود خیال را به تاریخ فرستاد، اما خدشه‌ای به حقیقت وارد نکرد. کاری که نویسنده این اثر به خوبی از عهده‌اش برآمده و با آفریدن چند شخصیت فرعی، زندگی حضرت معصومه (سلام... علیها) را ترسیم کرده است.

طبیعتاً نویسنده، نمی‌توانسته حرف‌های خیال‌انگیز خودش را از زبان خود حضرت، بیان کند و باید يك راوی تیزبین و هوشیار را انتخاب می‌کرده که هم به زندگی حضرت معصومه (س) اشراف داشته باشد و هم بتوان با خیال راحت، جولان خیال را به دستش سپرد. این راوی، کسی نیست جز سلطان - خادم حضرت - که در تمام زمان‌ها و مکان‌ها همراه ایشان حضور دارد و مو به موی وقایع و گفتار و رفتار حضرت معصومه (س) را برای ما تعریف می‌کند.

سلطان يك اسم دو پهلوست و مثل نصرت و عزت و شوکت، هم زنانه دارد و هم مردانه. سلطان قصه ما خانم است و مثل يك مادر دلسوز و مهربان، هوای حضرت را دارد و در عین حال، مرید و محب ایشان هم هست. علاوه بر سلطان خانم، يك خواهر ناتنی خیالی به نام اسماء هم برای حضرت معصومه (س) به وجود آمده که يك کم خرده شیشه دارد و مدام در حال گلایه کردن و نق زدن است.

در واقع، این اسماء خانم به داستان اضافه شده که هم شباهت موجود درباره زندگی امام کاظم (ع) و فرزندان‌شان را مطرح کند و هم با آفرینش تقابل و تضاد شخصیتی، خوبی و فهم و کمال حضرت معصومه (س) را برجسته سازد. البته اسماء هم شخصیت منفی یا سیاه نیست و کاملاً خاکستری است؛ آنقدر که بعضی وقت‌ها ما هم می‌رویم توی تیمش و حق را به او می‌دهیم و می‌فهمیم چقدر فاطمه معصومه بودن سخت و البته زیباست. «حبابه، کنیز اسماء، کنج مطبخ پنهان شده بود. نزدیک بود ظرف روغن را بریزد که من زود به دادش رسیدم. آتش اجاق را بیشتر کردم. اسماء دست‌های روغنی‌اش را با گوشه دامن

پاك كرد و گفت: این شهر کاروانسرا ندارد؟! فاطمه گفت:

آرام‌تر، می‌شنوند...

- خوب بشنوند!

- به فاطمه نگاه کردم و آهسته گفتم: مردم به این خانه امید دارند.

- اسماء آهی کشید و گفت: امیدشان در راه خراسان است، نه در این خانه... اگر شوهر می‌کردیم و خانه و زندگی داشتیم، مجبور نبودیم کنیزی هر در راه مانده‌ای را بکنیم که اصلاً معلوم نیست راست می‌گویند یا دروغ که به دیدار علی آمده‌اند... یعنی خبرش به اینها نرسیده که علی در مدینه نیست؟

فاطمه يك مشت خرما داخل ظرف ریخت: خواهرم! آهسته‌تر صحبت کن، مهمان‌ها می‌شنوند و می‌رنجند...»

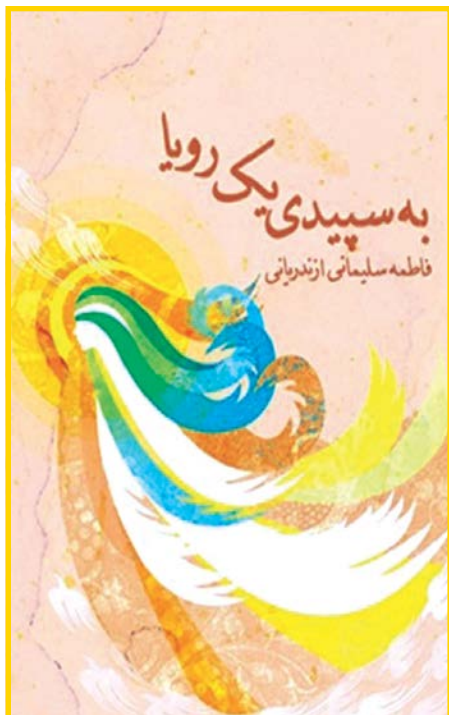
علاوه بر فرزندان امام کاظم (ع) تا صفحه آخر کتاب، راه بر شخصیت‌های گوناگون باز است و مخاطب مدام با افراد جدید مواجه و غافلگیر می‌شود.

این کتاب، توسط نشر نیستان منتشر شده است. کمتر کتابخوانی است که نداند این انتشارات، متعلق به سیدمهدی شجاعی است و همه کتابخوان‌ها هم می‌دانند که شجاعی، استاد مسلم نگارش داستان‌های تاریخی - مذهبی است. شاید به همین دلیل، رد پای شجاعی در صفحات اولیه کتاب، دیده می‌شود، اما کم‌کم تشخیص و سبک فردی نویسنده، مشخص می‌شود و با قلمی متفاوت روبه‌رو می‌شویم.

کتاب «به سپیدی يك رويا»، حاصل مطالعات مفصل نویسنده است. این را هم از فهرست منابع آخر کتاب می‌فهمیم هم از روایات و حکایات تاریخی که در جای جای داستان، ذکر شده است. البته احادیث و روایات، بی‌مقدمه و خشک و خالی در متن نیامده است بلکه



اسماء شخصیت منفی  
یا سیاه نیست و کاملاً  
خاکستری است؛ آنقدر  
که بعضی وقت‌ها  
ما هم می‌رویم توی  
تیمش و حق را به او  
می‌دهیم و می‌فهمیم  
چقدر فاطمه معصومه  
بودن سخت  
و البته زیباست



برای بیان هر يك از آنها توسط حضرت معصومه (س) بهانه روایت قابل قبولی وجود دارد که مخاطب را خسته و ملول نمی‌کند.

همچنین، بین تمام وقایع تاریخی و دینی نیز پیوست و اتصال برقرار شده است. مثلاً صحنه زیر با حضور حضرت احمد بن موسی (ع)، یا همان شاهچراغ خودمان، را به عنوان مشتی نمونه خروار بخوانید.

«احمد به فاطمه گفت: برای رفتن عجله نکن... باید همسفر قافله‌ای باشی که به علی و خاندانش ارادت داشته باشند... اخت‌الرضا امانت است... به هر کسی نمی‌شود اعتماد کرد. فاطمه دوست داشت که اخت‌الرضا خطابش کنند. آن قدر که به نسبتش با علی بن موسی‌الرضا مباهات می‌کرد، خودش این لقب را به خودش داده بود. سه یا چهار سال بیشتر نداشت. چند نصرانی به دیدار پدر بزرگوارش آمده بودند و مثل همیشه برای محکوم کردن امام و شك و شبهه وارد کردن به دین اسلام... جواب همه سؤال‌هایشان را از امام گرفتند، معجزه و کرامت هم از امام دیدند، اما باز هم به حقانیت امام شهادت ندادند... فاطمه هم آنجا حاضر و ناظر بود. یکی از نصرانیان از حضرت پرسید این کودک کیست؟ فاطمه خودش جواب داد: من معصومه خواهر رضا هستم... از آن روز به بعد بارها و بارها خودش را اخت‌الرضا معرفی کرد. دیگران هم هرگاه قصد خشنود کردن فاطمه را داشتند او را اخت‌الرضا خطاب می‌کردند و بیش از همه احمد. چه طنین آرامش بخشی داشت کلام و صدایش: اخت‌الرضا امانت است...»

«به سپیدی يك رويا»، فقط زندگی حضرت معصومه (س) را بازگو نمی‌کند بلکه با ایجاد تعلیق یا شکست زمان، خرده روایت‌ها و حکایات زیادی درباره زمانه و زندگی امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) هم بیان شده است.

یکی از این حکایات جذاب و دلنشین، ماجرای ازدواج حضرت موسی بن جعفر (ع) و نجمه خاتون است که به دلیل طولانی بودن ماجرا از ذکرش معذوریم و خواهشمندیم خودتان صفحات ۷۸ تا ۸۱ کتاب را بخوانید و لذت ببرید!

«به سپیدی يك رويا»، زندگینامه داستانی یا داستان زندگی حضرت معصومه (س) است که توسط فاطمه سلیمانی ازندریانی به رشته تحریر درآمده و از سوی نشر نیستان، منتشر شده است. □